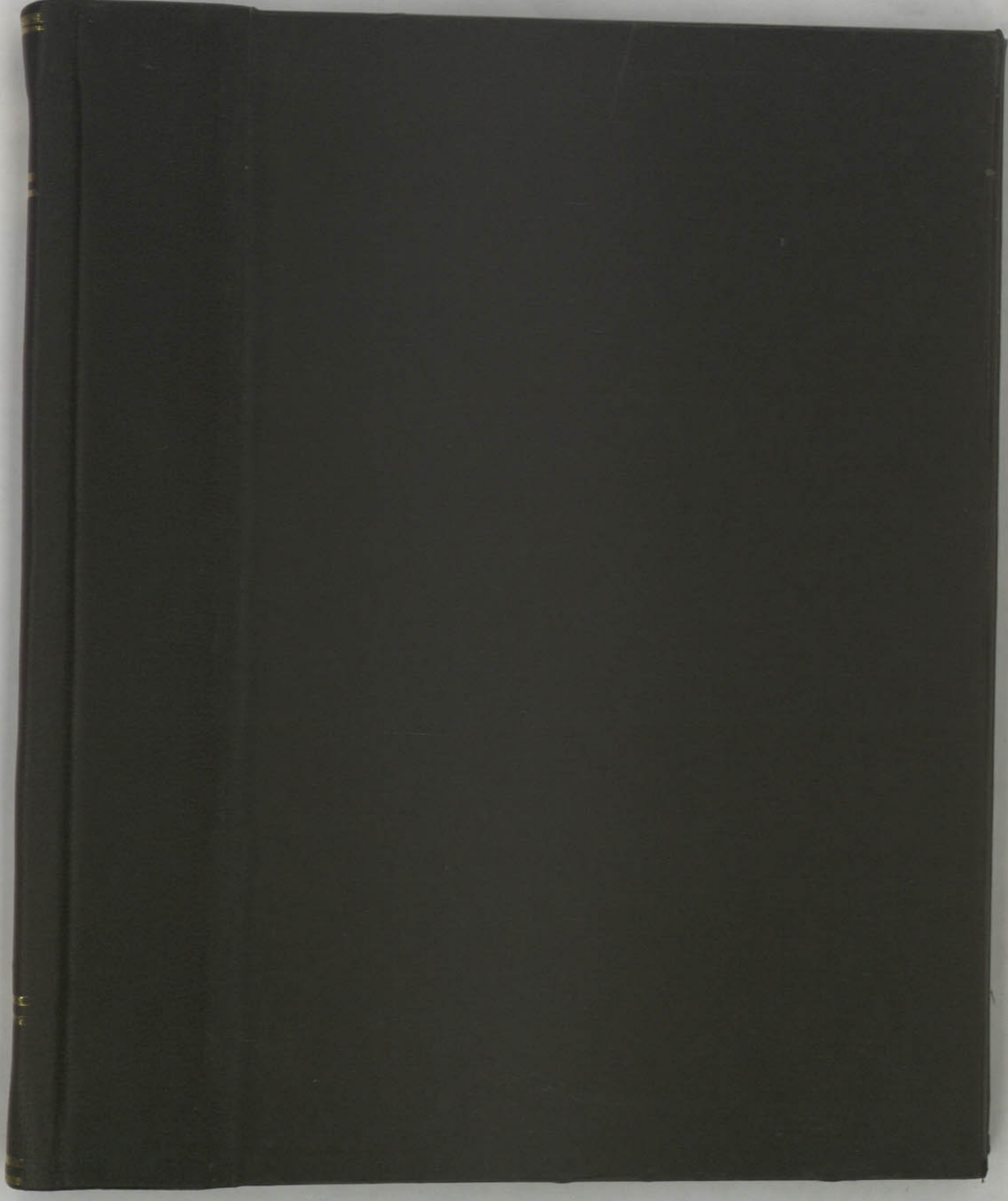


کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۳۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۹۲۵۷	



۴۴۵

۱۹۲۵
۲۱۱۴۲

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب حسین و رساله امیر

مؤلف ابراهیم بن محمد باقر

مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۵

۲۱۱۴۲

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِدَعْوَى

حمد و بی حد و شایسته بعد از واجب الوجود و
که نظام اوصول از فیض خود اوست و این نظام
فصول امر لطف غیر محدود و مبدعی که ابداع
اختراع مخلوقات بقضیه قدس و موهوبت کائنات
که اجزای اموات و اعراضه معدنیک و غلایه و حیوانات
و صلوات متواترات و تسلمات متوالیات من آن
سید و سرور و بصیرت مظهری که آیه و ما ارسنال
الامر متحد العالمین بی نقطه است از عیان و
ادولالت و لیکن ما رسول الله و قائم النبیین
شرح لفظیه است از جلال صفات او و نیز آن
اطلاعی و عسقت احیاء او که اعمدین و هدایت
مراه یقین و نجوم اهل آسمان و زمین است

احسان

الکوان شکی

مجلس حد
مجلس حد
مجلس حد

این رساله است مسمی بر سال احسنیه در بنا اعتقاد
دات عقیده و ذکر عبادات که عید تقدیر بر سید
اختصار از اطراف و اکناف منتمل بر مقدمه دو بیت و الله
الهادی الی الصواب بدانکه ایما و اقرار کند بر بنا
بعضی ذات خدای تعالی صفات و بعدل حکمت او و
انبیاء و الایمان و عباد و با آنکه هر چه بیچشم و
از حدیث تعالی کلمات او رسیده و حقیقت و کلف
برای آن که کسی نیست که او را اعتقاد عقلی باشد که
آنچه در پیوسته معتبر است تو الله فهد و والنسبت خواه بلغ
بیشتر می باشد و خواه نباشد و اسلام المنسبت که کلف
اطهر است کاتبه شهادت کند و چیزی که از ضروریات
دین است مثل نماز و روزه و مساندن و انرا احکام
نکند پس همی کلف که اطهار کلمه شهادت بر این
و هر که عقل سلیمان نباشد و هر کلف که بدل اعتقاد
نکند و بر زبان او نباشد بر آن چیزی که گذشت
مومن نباشد و هر چه باشد که این اعتقاد یعنی باشد

در طبیعت و یعنی آن اعتقاد است که در نفس انسانی در خطا و در اینجا آورده
نماند و در بعضی مخالف ذیل آن که در **دریبا** استقادات عقیده
که ایمان عبارات از آن است و چون امکان ایمان که انرا اصولی
گویند بخورد و چون حدیثی است و ثابت و ثابت و معلوم این باب
بویج و کسی مرتب نماند **در بیان** توحید بدانکه توحید است
که مکلف اعتقاد هستی خدا و صفات شریفه و سلبیه وی کند
و در این رکن مقادیر و قسم فصل است **در بیان** که هر چه در حق
کسی در این حال از آن نباشد تا انا هستی لازم باشد نسبتی
علی نباشد نسبتی لازم باشد نسبتی ممکن نباشد و یا هستی
نسبی هر دو ممکن باشد پس اگر او را هستی لازم باشد و بی
ممکن نباشد انرا واجب است خوانند و آن حدیث است و اینجا
از نسبتی لازم باشد و هستی ممکن نباشد و از این جهت
چون در مذهب استقامت و مبنی در بعضی جنانا ایندیشان و در
میان خود نشود و بیفته بود که نشود و آنچه او را هستی نسبتی
هر دو ممکن باشد و از این جهت خوانند مثل اشیا و چیزی
و ادعی و سایر اعمال از این سخن این معلوم است که هر چه موجود است

یعنی

یعنی هستی و آرد بود و نسبتی که در آن وجود دیگر ممکن است
الوجود و در این نسبت که وجود ممکن الوجود یعنی هستی و در
نفسی و در نسبت بلکه او نسبت **در بیان** وجود و هستی
خدا نسبت بدانکه خداوند است و اجزای وجود است و موجود است که در
نباشد لازم است که هیچ جز وجود نباشد زیرا که هر چه در
در عقیده که هر چه موجود است و در وجود واجب الوجود ربانند
و نیز تقریر شده که وجود ممکن الوجود از غیر است پس اگر واجب
الوجود موجود نباشد ممکن الوجود نیز الوجود نباشد چنانچه
آنکه در تقدیر کرد که واجب الوجود نباشد آن غیر که وجود ممکن
الوجود از او نیست نیز خواهد بود پس اگر واجب الوجود نباشد
آنکه لازم است که هیچ جز وجود نباشد و این خلاف
واقع است پس او را وجود که خداوند است که در
سلبه چون حسی است که در اجزای وجود موجود است
لازم است که در هر چه در این باشد یعنی حسی او را نباشد
و ادعی باشد یعنی وجود او را نباشد و آخر این باشد و این است
یعنی وجود او را نباشد و استدل و باشد یعنی عدم را که نسبت است

صورت

هر که وجود و صحتی او را نباشد دیگر که اگر نسبتی در
وجود او باشد و وجهی از جوه واجب الوجود نباشد بلکه
همین الوجه باشد و این نسبت پس از این است و از هر چه
در بیان صفات شریفه یعنی صفات که در خداوند است
است و حق است که موضوع نسبت با آن صفات خداوند است
و قادر است که فعل او ترک فعل او با داده و اختیار باشد
یعنی اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند بلکه هر چه از اینها
در متناهی است که آن فعل ممکن باشد از او قادر و فعل مختار خود
و اگر ترک آن فعل ممکن نباشد و از این جهت گویند مثل
المتنوع در سوز اندن و چون این مقرر شد پس باید دانست
که حکما در این مسئله خلاف کردن و منحصرا نشان نسبت
که خداوند است و قادر است نسبت و این ملاحظه است
و حق نسبت که خداوند است و قادر است و موجب است که اگر موجب
و قادر باشد باشد در درجه حاد است باشد چون متنوع است
و مانند آن و نسبتی که قادر و انباشد بود که نافی خداوند است
لشاید نسبتی که قادر باشد و دیگر که در خداوند است که در

باید
مجموعه

لازم

لازم است که در نسبت مقدم باشد زیرا که اگر نسبتی باشد
جدا عینش و از آنجا که وجود نسبت شد که خداوند است که نسبت
پس اگر نسبتی باشد است و در هر چه از این جهت است و در هر چه
لازم است که در نسبت مقدم باشد زیرا که نسبتی است که نسبت
عالم حاد است و نیز خداوند است هیچ جز وجود نیست پس نسبت که خداوند است
قادر است و موجب نسبت نسبت بدانکه خداوند است که قادر است
و از این جهت نسبت بدانکه خداوند است که قادر است
مکانات و احکام مشترک است در میان هر دو مکانات نسبتی
خداوند است که نسبتی است که در نسبت است که نسبتی است
نزدی و ظاهر است زیرا که نسبتی است که خداوند است که قادر است
و قادر است که نسبتی است که قادر است و خواهد بود و از این جهت
جز این است که او را دانند یکی نسبت دیگر که انفعال نسبتی است
بر خواص مجیده و ضایع است نسبت مثل اینها است و این نسبتی است
و در این نسبتی است که قادر است که در نسبتی است که نسبتی است
بالتصرفه عالم و از این جهت دیگر که نسبتی است که نسبتی است
باشد و جاهل نسبتی است و نسبتی است که نسبتی است که نسبتی است

دانا است

زیر که

حتم است زیرا که جسم مرکب را گویند که اندک است توان کرد
در طول و عرض و عمق پس خدای تعالی جسم باشد مرکب باشد
و ثابت شد که او مرکب نیست پس جسم بیانش پس از آنجا
معلوم شد که قول معتبره بر اینها که میگویند خدای تعالی
جسم است بطاعت مسئله خدا جوهر نیست و جوهر
آن ممکن الوجوه است که در وجود صحت محتاج محلی باشد که در آنجا
حلول کند یعنی در آنجا و چون ثابت شد که خدای تعالی واجباً
الوجه است ممکن الوجوه نیست پس جوهر نباشد مسئله
خدای تعالی غیر از مرتبت و عرض آن ممکن الوجود است که در
جوهر صحت محتاج محلی باشد که در آنجا حلول کند چون بیانش
و سفید و بنفش و قرمز و سیاه و مانند آن زیرا که از اجزای آن
عرضی است یعنی الوجود باشد این ربطاً زیرا که خدای تعالی واجب
الوجه است پس بیانش نباشد مسئله خدا تعالی خدای تعالی
بصیر اتحاد نیست که در وجود جسم یکی بشنوند زیرا در وقت
و چون ظاهر شد و روشن است نزد عقل که ممکن نیست
که در وجود یکی بشوند و اصلاً در آن وقتها نشود زیرا که

ساده
ساده
و درستی
مشکل

زاده

زاده و نقصاً خواهد بود البته معلوم است که خدای تعالی
النیب و دیگر آنکه خدای تعالی نشود تقبیر این غیر که واجب
الوجوه باشد لا در این که خدای تعالی شریک باشد و اگر غیر آن
مکن الوجوه باشد آنچه حاصل شود بعد از آن اتحاد اگر واجب الوجود
لا از هم آید که واجب الوجود ممکن شده باشد و اگر ممکن باشد که
آنکه ممکن الوجوه شده باشد و اگر واجب الوجود اتحاد حاصل
نشود و شده باشد زیرا که اتحاد نیست که در وجود یکی بشوند
پس وجهی که زیاده و نقصان نشود پس معلوم شد اتحاد ممکن نیست
پس خدای تعالی خدای تعالی نباشد مسئله خدا تعالی مختص نیست به غیر از
در وجهه نیست بجز در طرف نیست زیرا که هر چه در مکان
با درجه است البته جسم خواهد بود یا جوهر ثابت شد
که جسم جوهر نیست پس در مکان و در وجهه نباشد و از
از این معلوم شد که قول صحیح که میگویند که خدای تعالی بی عرض
نشده است و قول که میگویند که خدای تعالی در وجهه تقبیر
بجز در طرف بالا بطور و فاسد است مسئله خدای تعالی که در کل
نمیست و حلول بودی را و از مرتبت و حلول نیست

ساده
ساده
ساده

که جسم مرکب را گویند که اندک است توان کرد
در طول و عرض و عمق پس خدای تعالی جسم باشد مرکب باشد
و ثابت شد که او مرکب نیست پس جسم بیانش پس از آنجا
معلوم شد که قول معتبره بر اینها که میگویند خدای تعالی
جسم است بطاعت مسئله خدا جوهر نیست و جوهر
آن ممکن الوجوه است که در وجود صحت محتاج محلی باشد که در آنجا
حلول کند یعنی در آنجا و چون ثابت شد که خدای تعالی واجباً
الوجه است ممکن الوجوه نیست پس جوهر نباشد مسئله
خدای تعالی غیر از مرتبت و عرض آن ممکن الوجود است که در
جوهر صحت محتاج محلی باشد که در آنجا حلول کند چون بیانش
و سفید و بنفش و قرمز و سیاه و مانند آن زیرا که از اجزای آن
عرضی است یعنی الوجود باشد این ربطاً زیرا که خدای تعالی واجب
الوجه است پس بیانش نباشد مسئله خدا تعالی خدای تعالی
بصیر اتحاد نیست که در وجود جسم یکی بشنوند زیرا در وقت
و چون ظاهر شد و روشن است نزد عقل که ممکن نیست
که در وجود یکی بشوند و اصلاً در آن وقتها نشود زیرا که

مشترک هر چه مختص نیست لکن الوجود باشد و خدا تعالی واجب الوجود است
پس جوهر است نباشد مسئله خدا تعالی مرتبت نیست یعنی در مرتبت
با او تعلق نمیکند در دنیا و در آخرت زیرا که هر چه در جسم دیده میشود
میآید که در مکان در جهت باشد و خدای تعالی در جهت نیست
سوره دیده است و دیگر آنکه خدا تعالی مرتبت نیست اما کمالاً باصفاً
بجز هیچ جسم او را بر نماند و عقیده بودیم که هر که مرتکب بودی
موت کند اما کلمات عجم که میگویند این مذهب سنی است مخالف
اند در این مسئله با خدای تعالی با انبیا و اولیا و جمیع عقلاء و علماء از اول
تشریح و حکم و احکام عقل و نقل که ایضا گفته اند که خدای تعالی مرتبت
در آخرت مؤمنان او را خواهد داد و چون بطلدین مذاهب است و این
طبیعی است در دفع تشبیهات الباطنیة حاجت به قبول نیست
خدای تعالی معنی است یعنی محتاج نیست به شیخ در ذات و در اصفاً
که اگر محتاج باشد ممکن الوجوه باشد و حال آنکه او واجب
الوجه است پس محتاج نباشد و دیگر آنکه حاجت نفس است
و خدای تعالی مستغنی است از جمیع تضایع پس محتاج نباشد
در بیان عدل و عدل نیست که محکف اعتقاد کنند که فعل

حلول کند

ساده

خدا می دهد و حسن است بضرورت و شتمل و حکمت
و صلحت است و شرف است از تعجب و خلل بر وجهی که هر فعل
از کسی صلح شود اگر آن کسی که صلح است فعل مستحق بر آن
شود و او را صلح می گویند و صلح و صلح و صلح و شتمل
آن و اگر آن فعل مستحق مدح و تکریم است مستحق تعجب
است و او را صلح می گویند چون احسان و جبر و صلح
با آن مانده و اگر آن فعل مستحق مدح و تکریم است
ببزرگی آن فعل مستحق مدح شود و اگر آن فعل مستحق
خوردن طعام در بزرگی و بیست و مدح کردن در آن
استند آن و اگر آن فعل مستحق توبه و انان در مستحق مدح شود و
دم آن صلح می گویند چون جبرهای که واجب و حرام است
دب و سکون و نباشد چون خوردن میوه مباح که حرام است
و لذت و سیر کردن و مانند آن و بعضی نسبت که عقل حکم
میکنند و حسن بعضی افعال مثل عدل و احسان و در تعجب
بعضی افعال مثل جنات و ظلم و دروغ و خلف و عده و با
شدن آن و از این جهت است که افعال که در این شرح اند

چون ملاحظه و در هر یک از اینها حکم است و
افعال ممکنه است مثل فعلی که عادل است حکم است یعنی
افعالی که در هر حال است و فعلی که بعد از آن میگذرد
ظلم و کذب و خلاف و مانند آن نمیکنند و اندر هر صفت
نشود و وظل بر وجهی که بعد از آن میگذرد حکمت است و چون
فرستادن سینه را که کتب و ثواب دادن و مطعمان و افکندن و
او را صلح و خلف او را صلح و توبه و دادن و مطعمان و افکندن
و حلال و وفا مستحق است از قصص و توبه که با فضل خدا میسر است
دیگر آنکه فعل مستحق و ظل بر وجهی که بعد از آن میگذرد
و خدا را با جاهل نسبت و علم است که با جاهل نسبت و محتاج
نسبت ندرت است و در هر صفت که توبه و ظل بر وجهی که بعد از
دیگر آنکه اگر جای باشد که فعل مستحق از حد است و صلح
اعتقاد بر وجهی که بعد از آن میگذرد و انبیا نبوت است و اگر دیگر
انکه قرآن دلالت میکند بر آنکه خدا بیضا فعل مستحق خداوند
فرموده و ما را بیک بظلم للعبد یعنی هر قدر کار تو ظلم میکند
بوستن کار خود فرموده و لا یرضی العباد الا ان یرضی الله تعالی
بر مکنز بندگ را رضی نسبت و از این ظاهر شد که توبه

و چون ثابت شد که خدا بیضا فعل مستحق خداوند
نسبت مستحق فعل خداوند است که نسبت که حکم و حقیقت
و فایده میکند زیرا که فایده و حکمت و بعضی از اینها
و نسبت مستحق است و خدا بیضا فعل مستحق خداوند
قرآن فرموده است ما خلقناکم عبثا لعلی تنمنا پسندید
کمان می برد که ما شما را عبث و بی فایده آفریدیم یعنی فایده
نیاز فریدیم بلکه از برای فایده آفریدیم اما میباید دانست که آن
فایده از این جهت است که میشود توبه و توبه و صفات
عنی است و محتاج نسبت مستحق افعال بندگان از خود و توبه
هر از بندگان صادر میشود با داده و اختیار ایشان که اگر افعال
بندگان از خدا صادر میشود و بندگان را توبه و اختیار
نباشد چنانکه آفریدیم میگوید لا ذم لکم فیه انتم انتم انتم
افراد کسی از بندان و بندگان آمدند از اخبار مردمان و لا ذم
اینکه از بعضی بطور عبث است و لا ذم این که توبه و مصلحت است
بندگان ظاهر میشود و عمل خدا باشد و صلح است این افعال را
در دنیا آفریدیم و بازنه دنیا را بر این افعال عمل میکنند
دو نوع و این ظلم قبیح است و خدا بیضا فعل مستحق خداوند
دیگر آنکه

چنانکه در کتاب التائید المصنف
و بعضی از افعال است و در کتاب التائید

چنانکه در کتاب التائید المصنف
و بعضی از افعال است و در کتاب التائید

که حق است امیر المؤمنین و در حالت کبریا
داد و این آیه در حق او نازل گشته بود که آن تصدیق
ان را حضرت علی علیه السلام می دانند و در کتب معتبره
پناه در روز قیامت خود می گویند مولا علی علیه السلام
یعنی هر که می خواهد که در روز قیامت با حق و عدل
بودی و نیز هر که است می تواند که در حق و عدل
الای الله لا نبی بعین فی بعد علی توان علی است
همی در پیش هر که است نیست موسی علیه السلام بعد از
پیغمبر خواهد بود پیغمبر نبی که هر که در آنست تواند
غیر از نبوت که بعد از آن پیغمبر خواهد بود و کلامی بود تو می بود
و ظاهر است که هر که در آن خلیفه بود و در آن کتب و سایر مقام
حضرت موسی علیه السلام بود و معترض الطامع بود حضرت امیر
مسیح بن خلیفه بود و در آن مقام و سایر مقام
حضرت پیغمبر و معترض الطامع باشد چون آن مراتب
آنحضرت را نابت بود در حال جوانی حضرت رسالت
پناه و شکر نیست که آن حضرت بعد از حضرت پیغمبر

و نه

مات

سید

باقی بود پس این قصه را نابت با شکر و در آن
حضرت رسول چنانکه در جمیع آنحضرت نابت
بود و در روز قیامت و نیز در صورت آنست آنحضرت خلقی
و ناصی دینی توانی علی بود و جانشینی من و حاکم شریعت
من و مانند این روایان که در آنست بواسطه حضرت
اصب المؤمنین علی علیه السلام است و متواتر است و دلیل دیگر
آنکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام افضل است بر سوا او است
پس امامت حق او باشد و افضل است آنحضرت معلوم
بی شک و شبهه زیرا که جو سیدان و تعالی آنحضرت را
در قرآن نفس حضرت پیغمبر خوانند چنانکه فرموده در آیه
صاهلله و القسما جسمک جسمی و لحمک لحمی و عظمک
عظمی و حرکک حرکة علی بن ابی طالب است و گوشت
تو گوشت من است و خون تو خون من است و عظم
تو عظم من است یعنی هر که با تو جنگ کند چنان
باشد که من جنگ کرده باشم و امثال این بسیار است
و معترض و مباین است که حضرت رسالت پناه علی

بعضی از نفس پیغمبر است
بعضی از نفس خود خواهد شد
چنانکه فرموده با علی

5

کابنات است پس هر که نفس آنحضرت باشد افضل است
پس امیر المؤمنین علی علیه السلام افضل است دلیل دیگر آنست
آنحضرت آنست که بعد از حضرت پیغمبر هر کس در علم
و حکمت و زهد و عبادت و شریعت و کرم و سخا
و دین و علم و قرب کند و رسول و معیت ایشان و پناه
صفت و طاعت و مهربانی و شکر در حالت ضرورت و سایر
کلمات نفسانی با آنحضرت و نسبت چنانکه در احادیث
و اخبار و تفاسیر و آثار معتبره و صبیح است آنحضرت پیغمبر
۴ فرمود که انما عبد الله العلم و علی بابها من اراد
الحکمة فلیاتقها و ما یاتقها یعنی هر که علم و حکمت را
در آن شهر است پس هر که علم و حکمت خواهد از آن در آید
عرض نیست علم و حکمت از حضرت علی علیه السلام رسیده است
و از آنحضرت خلق می رسد بهر که علم و حکمت آنحضرت
علی علیه السلام مویخت جاهل است و از اهل علم حکمت نیست
و از آنجا ظاهر شد که هر که سلسله طریق مذکور خود را
در دین اسلام و شریعت حضرت علی علیه السلام بد خود و از

و علی با زبان و ساند چون عقول می آید در یاد دیگران است
و ظلمات غولایب و جهالت حیوان و سایر که آن و غایت
بهرش هلاکت باشد و نبی حضرت پیغمبر فرمود انما علی علیه السلام
علی بن ابی طالب است دلیل دیگر بعد از حضرت پیغمبر آنست
با آنحضرت رجوع میگرداند در جمیع مشکلات و معضلات
و مضامین و قضایا و احکام از آنحضرت می پرسند
و تحقیق دیگر دارند و احکام آنحضرت را با ایشان رجوع میگردانند
دیگر حضرت پیغمبر در روز نه ماهله آنحضرت و فرزندان
او را با خود و بوجهی تمامه دیگران را دیگران که تمامه غیبیه
و احکام غیبیه از آنحضرت صادر میسند و عقل در آن حدیث
است و حج کس را بر آن و اعتقاد آن احکام علم و اطلاع و در
دین نبی چون نصیحه صاحب علام مقید و صاحب کرده
و مادر و نسب و حوائج و غلام و نصیحه نصیحت کردن بوجهی
خود و مانند آن دیگر جمیع علوم ذنبیه و ادبیه مثل علم کلام
و تفسیر قرآن و حدیث و فقه و حکمت و سخا و بیباکی
یع و دعوت و صوفی و مانند آن منسوب و مسند بان حضرت

و آنحضرت

علی

دعوات امامت کرد و بجز ظاهر ساحت و طیفه عوارض و هر که
دعوات امامت کند و بجز این باشد و طیفه عوارض خود امام باشد چنانکه گفتند
در بحث نبوت اما الکلمه کحضرت دعوات امامت کرد و دعوات در اخبار
و امامت کرد و امامت در کلام آنحضرت مثل فیج البلاغه مستطوره است
و موافق و مخالف از این و از آن است اما حجرات آنحضرت بسیار است
از جمله حجرات آنحضرت آنست که حجرات از عیال است چنانکه خود ادر از
گفته خود که هر کس خواهد بود در حضرت امام حسین علیه السلام چنان
در زمان آن و چنانکه آنحضرت خود ادر و دیگر حجرات دیگر حجرات
نهار آن ایام است گفتند که خوارج از آن حضرت ان گنشتند حضرت
فرمود که نکنند چندی بعد بنی عبدالمطلب از وی دعوت کردند که در
مدینه خود کند را ایندم که اگر خوارج از آن حضرت باشند اول
کسی که با وی جنگ کند پس با منم پس چون آنحضرت با لشکر
فرود آمد نظر بر سیدان دیدند که خوارج از آن حضرت گنشته بودند
پس امیرالمؤمنین دعوتی کرد و گفت ای سیدان حال چنان
ظاهر شد با بنی سیدان گفتند در دست و پای آنحضرت
افتادیم و گفتیم با امیرالمؤمنین بودیم که دیگر چینی خدایانند

که آنحضرت غیر از دیگر حجرات
انگشتمند

در خبر خود نگذاشت دیگر گفت که کبیل بی زیاد را که بی از اخبار
او بود خبر داد که حجرات علیه الصلوة من احوال کشت و چنان شد
که آنحضرت فرمود دیگر آنکه صحبت به فرمود که حجرات صلوات
خواهد کشت و چنان شد که او فرمود دیگر آنکه در مسجد کوفه
برای امیرالمؤمنین دعوتی در آمد که گفت با امیرالمؤمنین چنان بود
عزیزه که کبیل از خوارج بود و دعوتی شد من آنحضرت فرمود که
و بخواند فرمود تا آنکه مقدم لشکر شد الت شود و عدل و حسیب
پس چنان باشند پس شخصی برخواست و گفت با امیرالمؤمنین
صاحبیب بنی حجاز و الله کسی استعنه و محب توأم آنحضرت
فرمود که نه و ما عظم و ما انور من الله و لیکن البتة حسیب
است و اشارت کرد بدین که او اباب شیبان گوید پس
چون ابی زیاد علیه الصلوة لشکر جنگ حضرت امام حسین
مصرف است از خاندان عرفه و ما عظم و ما انور من الله و لیکن البتة حسیب
پس چنان باشد و دعوتی کرد و ایند و او بالشکر محمد کو فرود آمد
در آمدند از اباب شیبان چنانکه آنحضرت حضور ادر بود دیگر
از حجرات آنحضرت نیست که آنحضرت دو بار اشارت
کرد با افتاب قنات ما اشارت آنحضرت باز کردید

ع

ص

داشته و درین مسجد و غیر

دعوت

یکبار رفتی که حضرت سید صاحبان را خود بردی آن آنحضرت
ده بود و بی منتقل شد و رفت تا در صحنه تنگ شد امیرالمؤمنین هم تاز
عصر را اشارت در بان چون بیخ از دعوتی مخرج شد و حال فارسی
تا در صحنه کوفه بود که با علی عاکی را اشارت کی با افتاب که دعوتی چنان
ی و امیرالمؤمنین را اشارت کی با افتاب که دعوتی چنان
بارگشت با امیرالمؤمنین و اشارت کی گفت با امیرالمؤمنین خود را اشارت
تا در صحنه کوفه و ابی لشکر تا از آن که شد وقت عصر شد و آنحضرت و ما
کو در اشارت تو را افتاب را اشارت کی و ابی لشکر تا در صحنه کوفه
است و در ایامی سید صاحبان است که او را صلواتی گویند دیگر آنحضرت رفت
برای سیدی کوفه خطبه مشغول بود تا گاه از دعوتی بزرگ از مسجد و آمد
قوم او و رسیدند و خواستند که بدین آن مشغول شوند آن حضرت
اشارت کرد که هر کس که بگوید قوم از خود در ستون آن از دعوتی منسوب شد
چنانکه منبر آمد تا ببار که حضرت امیرالمؤمنین بود پس امیرالمؤمنین
چون در خطبای سید کرد از دعوتی چندی بگویند آنحضرت گفت در آن
ادامی نشینند اما منی نصیبند چون نازع شده آنحضرت جوابی
گفت و کسی نفهمید که گفت پس آن از دعوتی این شد و هیچ کسی ندانست
که گفت آنحضرت امیرالمؤمنین هم پس خطبه رفت و خطبه تمام

تا در صحنه کوفه
و دیگر وقتی
که آنحضرت فرمود

این

کرد چون از منبر فرمودند از حال از دعوتی سیدان که فرمود که حجرات
چنان بود و سید بروی مشغول بود از دعوتی سیدان که فرمود که حجرات
و دیگر از بنی حجرات آنحضرت است که در از حجراتی و بیل ساحت
و چندان نگاه داشت که نمای لشکر بران کن شد و آن در صحنه
بود که هفتاد کس جمع شدند تا او را از دعوتی چنانکه آنحضرت
تقریر و رو چیده است که آن مشهور است و حجرات آنحضرت بسیار است
چون مفری شد که آنحضرت دعوات امامت کرد و سخن خود نامت شد
که امامت حق آنحضرت را از دیگران و اولی الامر است و بنابر آنست
که حضرت زین که در اسلام شیخ خالد بن علیه التمه که کتب تصنیف کرد
در بحث امامت و الصبی تمام نهاره و در آن کتاب دو هزار
دلیل ذکر کرده هر از دلیل بر امامت آنحضرت و حجراتی که از آنست
مخالفان شده امام جعفر بعد از امیرالمؤمنین پس بر وی امام
حسینی علی علیه السلام و بعد از وی بود دعوتی امام حسین علی علیه السلام
و بعد از وی پس بر وی امام جعفر صادق و بعد از وی امام موسی کاظم
و بعد از وی پس بر وی امام جعفر صادق و بعد از وی امام موسی کاظم
و بعد از وی پس بر وی امام علی بن نقی و بعد از وی پس بر وی امام

دعوتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و بعد از وی امام جعفر صادق و بعد از وی امام موسی کاظم و بعد از وی امام علی بن نقی و بعد از وی امام

و

که

امام حسن عسکری و بعد از وی سید مرتضی امام زین العابدین
از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین از جهت آنکه سعادت
دو امام مفضل است چنانکه در حدیث و غیره از ایشان کسب سعادت
می آید استحقاق ایشان باشد نه از دیگران و دلیل دیگر آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان و هر یک از ایشان کسب کردند از آنست
که هر یک از آن حضرت پیغمبر از ایشان چنانکه در روایت آمده است حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت امام حسن علی بن علی
ممن از امام اخوانه انوار الله علیهم اجمعین است و در روایت دیگر آمده است
این پیغمبر از امام است و غیره امام است و در امام است و در امام است
امام است و بعد از امام است که در حدیثی از ایشان نام آمده است
خود بود تا قیامت دیگر روایت کرده این عباسی است حضرت
که خلفا من و اوصیای من و جانشینان من بعد از من روزی که از ایشان
اول ایشان بود در من و آخر ایشان فرزندان من است که خدا را رسوله
بود و تو کسب گفت علی بن علی گفت فرزند تو کسب گفت مهدی
که بر وجود آمد که در پیوسته از آن علی حیا نکند بود باشد از ظلم پس
گفت بحق آنکس که مرا خلق فرستاده اگر از دنیا نماند الا یک روز

هر

هر اینست خدا تعالی افروزند و در جواب هر که داند تا پیوسته
آید در زندگانی و بعد از وی سید مرتضی از وی است که در روایت
گذاورد و در حدیث مشهوری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب هر که داند
حق در زمین و غیره و دیگر روایت است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
از حضرت کرد آن لوح نام آن لوحی است که در روایت آمده است
که هر دو پیوسته در حدیث نام صلوات الله علیهم اجمعین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که خلفا بعد از من و جانشینان من بعد از من و در روایت دیگر آمده است
من بعد از من بعد از من بعد از من بعد از من بعد از من بعد از من بعد از من
ادعیای هر دو است انبیاء و پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان است
و بعد از وی سید مرتضی و حسن و حسین و چون مدلت علی تمام شود
جای می بینید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان است و چون مدلت
با تمام شود بپوشید جای می بینید حضرت را و در حدیثی آمده است
و چون مدلت حضرت تمام شود بپوشید جای او پس از وی سید مرتضی و او لقب
کامل باشد و چون مدلت او تمام شود بپوشید جای او پس از وی سید مرتضی
لقب رضا باشد و چون مدلت علی تمام شود بپوشید جای او پس از وی سید مرتضی
پس از او لقبی است با سید و چون مدلت محمد تمام شود بپوشید

ان

نام حسین

داورا

تمام

جای می بینید او پس علی او را لقبی است با سید و چون مدلت
علی تمام شود بپوشید جای او پس از وی سید مرتضی و او را لقبی است
تا چون مدلت حسن منتهی نشود امامت کند بعد از وی سید مرتضی
سید مرتضی خلف و جانشینان شود از آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا رسول الله ما را قسیم نام این اوصیای او را در زمین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
موسی و ما را بنیاد است و در پیوسته با اوصیای فرزندان تو است
با درین باب سید است از طریق موافق و مخالف و این روایت
محمّد زکریا ابن رواد یا خدیجه را در فاشا فی حق هر یک
از ائمه اثناعشری است امامت امام در یکدیگر است
از و خواست بود آن مدلت که در است و در روایت
به تفصیل و حاصل آن را یافته است که امامت است که
هر امام از ائمه اثناعشری در محل و وقت خود است
و در ایشان و شیخ و شیخ خود را می طلبیدند و چون همگی
میتوانند بچگونگی در ایشان نفس میگردند بجا کس که بعد از
اصاح خواست بودن و از آنجا است که در کوه میگردند بر آن
و این رساله محکم است این او را بنامند و در روایت دیگر آمده است

هر یک

هر یک از ایشان افضل اهل زمان خودند و هر که افضل باشد
امامت حق است پس امامت حق ایشان باشد و ظاهر
است که زمان خالی از امام نمی تواند بود دلیل دیگر آنکه هر یک از
ایشان دعوی امامت کردند و حجرت بطریق دعوی خود سعی در
دعوی امامت کند و بر طبق دعوی معجزات باید امام باشند
پس ایشان امام باشند و دعوی امامت و معجزات ایشان در کتب
مطلوبات مستطوره است و در کتب معتبره حضرت صاحب
الزمان زنده است و باقی است و خواهد بود تا باین که گفت
در روزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وجود امام لطیف است و لطیف
بر خداست تعالی واجب است در هر زمان و غیره حضرت امام
دیگر نیست و نخواهد بود تا قیامت دیگر آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان بود و یقینا او تا اتمام زمین تکلیف
در خیر ایشان است پس لا ریب فی انهم باقی است و در کتب
عراق و حال و صیحه نیست زیرا که کما یبایبونه الله و انکون
هستند که در ایشان از آن حضرت در از آنست مثل
حضرت روح و سعید و حضرت و الدیاس و اقران چنانکه

در بعضی روایات آمده که لقمان چهار هزار سال عمر یافت
 و در بعضی روایات بیشتر و در بعضی روایات کمتر
 هزار سال دیگر آمده که در ادبی علمیه هم
 و خدا تعالی بر جمیع کمالات قادر است و احادیث و اخبار متواتر
 وارد است در درایت عمر حضرت پس واجب است که واقع
 باشند و شکی نیست بود آن حضرت از قبل خدا تعالی نسبت
 زیرا که خدا تعالی خلایق واجب نمیکند و از قبل آن حضرت نیز
 نسبت دیگر که او معصوم است بلکه از جهت است چه
 آنکه خلق نفاق و عدالت و حق مینمایند و امثال
 و اطاعت آن حضرت نمیکند و با وجود این فصل آن حضرت و اهل
 بیت و عوالم و شیعیان در همه اینها و اثبات آن پس از این
 جسته غایب است و چون عند هر طرف شود ظاهر و در بعضی
 را بعد از اینها که در احادیث و اخبار تفصیل یافته
 و کیفیت ظهور و سلطنت آن حضرت وارد شده است بحال
 الله تعالی و در هر زمانه اقتباس نور و صلوات من
 بجاهد لایه و کوه و زمینها بین بدیه

بنی

بنی که هر کس را امام بحق بعد از حضرت پیغمبر
 پیغمبر با فضل و موافقت علی و اراذل نکس
 را شیعه خوانند و هر کس که بعد از پیغمبر امام
 ابو بکر را دانند نو استن کوفتند و مذهب
 سنیان است که خلفای حضرت پیغمبر را
 و بعد از ایشان خلیفه نیست تا خروج مهمل
 بی متولد میشود و ظاهر خواهد شد و من
 صیبه کسانیه است که بعد از پیغمبر امام علی
 است و بعد از وی امام حسن و بعد از
 امام حسین و بعد از آن محمد بن الحنفیه
 و میگویند که غایب است و ظاهر خواهد شد
 و مهملی خورن مان او است و زید بن علی
 بنید که امام بعد از حضرت رسول و اهل بیت
 است و بعد از او امام حسن و بعد از او
 امام حسین و بعد از او زید که کثیر امام زین

العا بدین است و هر که از نسل فاطمه باشد
 دعوی ماست کند و خروج و متصف بعلم و
 صل باشد در مذهب زیدیه امام است
 و مشروط امامت در مذهب اثنی عشران
 است و در مذهب اثنی عشران بعد از امام
 زید بن جابر است و تا و سید علی را و امام
 حسن و امام حسین و امام زید که بعد از
 و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام
 مهمل است و باقی را امام مهمل نمند و واقفیت با امام
 مومنی با طاعت امام مهمل است و باقی را امام
 مهمل است و اسما علیه السلام جعفر صادق و امام
 مهمل است و بعد از وی پسری است مهمل را امام
 مهمل است و باقی را امام جعفر صادق و امام
 مهمل است و بعد از وی پسری است عبد الله
 فتح و امام مهمل است و این مذهب و اهل حق این
 مذهب هر طایفه است و فاسد و ضلالت و مذهب

ک

حق مذهب امامیه است که با بعد از امامت دوازده امام
 چنانکه کن شد و انطا بقره را تا عشره خوانند و فرقه ناجیه
 از هفتاد و سه فرقه که حضرت پیغمبر در آن حدیث مشهوره
 استصفی و اثنی عشرت و سبعین فرقه که در انبار الابرار
 حدیث اشاعت کرده این طایفه اثناعشریه اند زیرا که اینها
 استسار بر هر چه الوشی ولایت اهل بیت بود و درین وقت
 هب البتانه کوفتند پس اجماعی شدند بقتضای حدیث نبوی
 در آنجا که فرمود که مثل اهل بدی کتب سهندیه نوح من
 مکب خلیا نخی و من تخلف عضا عرف بجی اهل بدی نخل
 هو ن کشتی نوح اند که در آن کشتی نشست از طوفان نجات
 یافت و هر که از آن کشتی تخلف کرد غرق شد پس پیغمبر
 در معاد در معاد است که خدا تعالی در آخرت در آن
 زنده گرداند و ارواح را با بدن بار گرداند بعد از معاد است
 در درقیامت و این را معاد بدی خوانند و سنیان
 بد آنکه معاد با این معنی حق و صد نسبت دارند و در این
 درین معنی است و مثل جمیع انبیاء است که بر حجاب

کلهما

اعتقاد برین معاد و هر که متکولین معاد باشند
چون در هر یک و ملاحد و اسما علیه و
و مانند ایشان کافر باشند دلیل دیگر
بر آنکه معاد حق است التل عاده اموات برین
چرا که گذشت امریت ممکن چنانکه ابتدا فی خلق
و افرینیش نشان محکم بود و خدا بتعالی عالم
عالمست جمیع اجزای بدن هر مرد بعد از آنکه بود
پوئید و زین بد و منتقض شدن باشد هر
بهر وجه که باشد و هر جا که باشد و قادر است
بر جمیع و تالیف و ترکیب آن اجزای بدن از تقر
تقریب و برینانی خیا کند و ابتدا قادر بود
مخلوق و ایجاد و ترکیب آن اجزای بدن که خدا است
عالمت همه معلوم است فیات و کلمات و قادر
راست و ایجاد همه ممکنات و خدا بتعالی بود
بوقوع معاد بدن نیز داده است و هر چند
خدا فی ابتعالی را و انبیت پس هر چه بان خبر داده

رحی

حق و صد نسبت پس معاد بدن حق باشد و حق مینما
بد که قال فی العظام فی حق مینما قال بحیضه الذی انشاها
اول مرة وهو سجد خلقه علیم یعنی گفت اما که مکرر کند
کود استخوانهای پوئید و درین مذکور است که
کود این استخوانها را آن کسی که ازین آنها را اول بار آفرید
آفرید هاد انا است و پوئید را که آمد انا اول خلقه فی عاده
یعنی ضایع او بدیم آفریننده عاده خواهد کرد و احتمال این آیات
در قرآن بسیار است و هر که اینها را او نیستی قرار کند و عاده
انکار کند کافر متحد با جاهل معان باشد دلیل دیگر آنکه
خدا تعالی انسان را با ایمان و طاعت و عبادت تکلف کرد و در پیش
بهت و مستند مات عبادت مثل حضور و حضور و غیور
و عه داده و آنها را در دنیا با اهل ایمان و عبادت و طاعت
بزیست زیرا که تکلیف نامرمان ذابل عینود بی میاید که مرآت
با انسان رسد و اگر تکلیف و سن و ظلم لازم آید و حال آنکه
خدا تعالی عادل و حکیم است و تکلیف و عهده و خلل با او
بی معاد بدن حق باشد تا معنی رسید

هر کس که از دنیا بگذرد بیرون رود مستحق عقاب بود و خدا در
دو رخ زمان و عقاب جنور است با اهل آن که کفر است
نسبت کفر با معصیت و هر کس که از دنیا با ایمان بیرون رود و اگر
مسل از جمیع گناهان که با او استحقاق توبه باشد و بخند و در عین
مانند توبه ایست و ای و احوال که کس مستحق آن باشد
ایمان و طاعت و اگر که کبیره کرده باشد اما توبه از دنیا برین بود
یا شمع و در شفاست کند با حق سبحان و تعالی از افضل خود گناه او را
عفو کند مگر توبه مستحق توبه باشد و بخند در عینت زمان و اگر
این سید جز و افع نشود مستحق عقاب بجهت گناهان و حق
توبه نیز باشد زوجه ایمان پس اول او عقاب گند
بعد از گناهان و بعد از آن بر عیبت در آن و بخند همان
در آنجا بسبب ایمان و اعتقاد درست اما میباید دانست که
گناه که حق غیر خدا تعالی باشد مثل خون ناحق و ظم و غضب
اموال و دشنام دادن و فحش دادن که حق است و عیبت کردن و نمان
شد آن گناه را عفو و شفاست نمی باشد و توبه نیز با عیبت
بلکه در دنیا از عیبت کرد یا حلال حیله طلبید و اگر در دنیا از

احلالی

او حلالی حاصل نشود در آخرت عوض میباید داد
توبه برین از عیبت واجب است زیرا که توبه دفع ضرر معصیت
میکند گناه عیبت و دفع ضرر از نفس با توبه و عیبت
واجب است دیگر خدا تعالی امر کرده توبه چنانکه فرمود
توبوا لی الله توبه توبه و حایع توبه کنید مجد ابتعالی توبه
سومین و احتمال امر خدا تعالی واجب است پس توبه
واجب است و توبه آنست که کسی چون معصیت کند و بیگناه
نشود ازین معصیت کرده باشد و قصد کند که هرگز معصیت
نکند پس اگر آن معصیت شوبت باشد یا مانند آن از آن
توبه برین وجه گفته شده است اگر غار باشد و مثل توبه
توبه از آن کافی نباشد بلکه با توبه نیز قضا باید کرد و آن
معصیت اضلال از زمان باشد از آن توبه کند و اما را
که گناه کرده باز گرداند و اعلام کند گناه بطل بود و توبه
حق الناس باشد مثل منگ و کینه و خصم بوجود توبه کفایت
و ادا باید کرد و از معصیت عیبت یا عیبت یا مانند آن توبه
توبه کند از آن آنکس حلالی حاصل کند و اگر توبه موال و درین

مسئله

کنند

والتعالی ان باشد و کس باطلی حاصل کند و اگر مثل قتل با جرح باشند از روی
عملی نوبت کند و ضرورتی چون خواهد شد تکلیف تا قضاوت کند یا در
یکدیگر با عفو کند و در آخرت نیز آن کشته عوفی باید و اگر از عوفی
حق الناس عاجز باشد و بر آن قدر است ندانسته باشد از خود
نوبت قصد باید داشت که هر که از عوفی شود او کفایت باطل کند و اگر
اصلا در دنیا مستیتر نشود در آخرت عوفی باید داشت
سؤال دیگر در عوفی قیوم عاصبا و اولاد و حشر و نشر و صلیب
و پیریدن کتابهای اعمال حکما و انرا عین و شمال و صیغ
و میزانی و بهشت و دوزخ و عقاب و عقاب و عقاب از
احوال آخرت هم حقیقت و واجب است اقرار و اعتقاد کردن
با انرا و نیز که این چیزها هر یک است و خدا تعالی انرا است
و جمیع حکما و بیعت صادق العود و وقوع اینها حق است
هر که بفرموده انرا از غیر مستحق آن المر باشد بر آن المر
عوفی نباشند و اگر مستحق آن المر نباشند بر آن المر عوفی
لازم باشد پس اگر آن المر خدا تعالی باشد یا خدا تعالی

ان الم

ان المر را مباح کرده باشند یا مکرر باشد یا انرا مستحق
ایجاب با استجاب یا عین کرده باشد غیر عین عطف و امر آن
المعوض بینهما هم بر حال بیعتال باشد و اگر در عطف لازم آید
بد که این عوض را این باشد بر آن المر اعتقاد که انرا مثل
بر آن مر و عوفی شود و اگر به عین لازم آید و عوفی بیعتال که انرا
المرا حقیق صادر شد باشد بغير از این وجوه معلوم و عوفی
ان المر آن تکلف باشد و مساوات عوفی المر در انصورت
لازم است و اگر بظلم لازم آید و عوفی حریت که مستحق با
شد انرا مثل خالی از عطف و عجا و است که مومن در دنیا
باشد در آخرت یا در هر دو جانفیه باشد یا در عوفی
... اما انکه در وقت آخرت است که کس از عطف نتواند
گرفت شود عا باطل یا سبب یا غیر آن و کس و بگوید
خرس که او را منع کند از آن خواه مال باشد و خواه
غیر مال مثل زن و فرزند و جاه و حرام و عوفی نیست
بشر عا و بگوید تا عا غیر ما باشد و انفق و عا در دنیا
که عوفی نقیصه کند انرا مرستی که بشناید اولاد و عوفی است

بهر حاکم با ارحم الراحمین و نیز باید که در هر حدیثی
که در حدیث آمده باشد بعد از آنکه هر حدیثی است امر او مستحق بخدا
ند و عا نیست بسم الله الرحمن الرحیم بنصید الله ان لا اله الا الله
والله الملائکة والروحان فایما بالقسط لا اله الا الله العزیز الحکیم
ان الذین عند الله الاسلام وانا العبد الضعیف اللذین
العاصی الخبیث المحتاج الفیض المسهد بعمی و خالق و رازق
و مکرر کما استصیب لذته و استصیبت له الملائکة و الملو
العزیز فایما بعبارته بالیه لا اله الا الله و العزیز و الاحسان
طاکم و الملائکة فایما بالیه لا اله الا الله العزیز و الاحسان
جود سزیدتی سبغ بهل صبر کما در حدیثی که
بسیق هذه الصفات فهو سلا ما هو علیه و غیر صفاته
کان یو یا قبل وجود العزیز و کان علیا قبل الی و العزیز و العزیز
لم یزل سلطانا اذا لا یملکة له و لا مال ولم یزل سبحانا
على جمیع الاله صوره مثل الضل فی الاله و لا اله الا الله
صبر العزیز غیر انقال لانه العزیز فی الاله و غیر
مستحق فی الباطن و الظاهر الاله و العزیز و العزیز

بصیر

که خدا تعالی امر کند با اتفاق حرام و اجل ان وقتی است
که حیوان در اسوقت صبر و اجل بود و قسم اجل
بل اجل مستحق او انکس که کشته شد ضللا اگر در اسوقت
تکلیف احتمال داشت که در عینا و احتمال داشت که
مومنی و بعضی بگوید که العزیز و بعضی گویند که نیست
و این هر دو مذهب خطا است خطا است و روایت است
از اهل بیت علیهم السلام که چون مومن و اوقات خود یک
رسد سلطان العزیز و در آن حالت بر سر روی آید و سعی
بلوغ نماید و عوفی و سوسه کند ناشاید کسی را از ایمان
بگردد و بعضی مومن خواهد که در آن حالت از عوفی
باشد با این که در هر صبح شام الی و انرا در کفر و مقدر
باشد این اعتقادان و امید شود بد و چون کفر را بد
و این اعتقاد کند و بر زبان او کند انکه بگوید اللهم
یا ارحم الراحمین انی اودعت فی قلبی هذا
و قبات دینی و انت خیر مستوح و قد فرستاده
بجفیز الی الی و عوفی و عوفی و عوفی و عوفی

حدیث

در اسبیل و سینه شیخین و لا طلم فی تقدیر و لا موب
من حکومیه و لا مانی امن سئلوا بید و لا
شیخین تقاریر سبقت نحه عضبه و لا یفوت احد
از طلبه از احاطه الطالیف و سوسو النوف و بی ال
الصغیر و الشرف منقذ اداء المأمور و سئل سبیل احیاء
المفطور لم یکن الطاعة الا دور الموسع و الطاعة
سجانه ما بین کرمه و طایفه انما نه سجانه ما یصل لیله و ام
اسحا نه بیت الحفیاء و یبین عدله و احسانه و نصیحه
و حیا و لظهور طوله و فضله و احسانه من امة سید
الانبیاء و خیر اولیاء و افضل التلمیذیه و اعلم الابرار
عمد ص ۲۴ امتنا به و بما دعانا الیه و بما القرائت الذی
انزلنا علی و یوحیه الذی نصبه یوم القدر و اسما
بقوله هذین الیه و اسئل ان الائمة الابرار
مطابقا للاحقار بعد الرسول المختار مطامع
الکفار و من بعد سید اولاده الحسن اربط تم
اخوه السبط التابع لمرحمت الله العسین ثم

الاصفاء

علی بن الباقر محمد بن الصادق محمد بن الکاظم
و سئل عن اصحابه ثم اقول ثم اقول فی
حسب العسکری القائم المنطقی الی الذی
بقیة انبیا الذی یسمونه ذوالنور و یو و
نسبت الارض و السماء به یملوا البلد الامم
قسطا و عدلا بقدر ما ملکت ظلمنا و حر
نا و التجدد ان اقوال صمحة و انیسال
مراصد و طاعنه لازمه و حقیقه و انیسال
و محال غیره و به و هم سادات اهل کینه ابر
جمع و شفاعة بقر الذی و انیسال اهل الارض
علی البقیه و افضل الابرار المرصین و الشهد
ان الموت حق و القبر و مسالمة سکر و نکر و القبر
حق و البیت حق و الشوره حق و الصلح حق
و المؤمن حق و احسان حق و کتاب حق و انیسال
حق و النار حق و ظن ان الکتاب حق و شفاعة
نبینا علی صلی الله علیه و آله حق و ان الشاعة الی

مفروضه
و مورد

و

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی اشرف خلقه محمد و آله
الطیبین الطاهرین بعد من کوی خادم شریف یوم و دجا کر
منه بعلی ابراهیم بن باقر الموسوی در سبیل حاجت القاص
ار اخوان دین و خلائق یقین ابراد نمودم درین رساله تجلیه از همه
مسائل دینیة و مقامات احکام شرعیة بر سبیل ایجاب و اختصار در ترتیب
دادیم این رساله را هر چند کتاب کتاب طهارت و دوران چند فصل
است بلکه موجبات و ضوابط شرعی است بول و در سبیل
باید هر از هر خارج نمود جواب جزئیة فضل از انبیا و در سبیل کند
مثل مهورش و مستی و در میانکی اسمی طه فیله بلکه واجبات
و ضوابط است نمیت فرست و درین فکر که تصدیق که در ضوابط
بجهت رفع حدت فرست الی الله کافی است شستن و از حدت
سنگاه موجد اخر جانده دستها از نوق که عسالت است از جمیع
سنگان اسخاوان باز دور زله تا آخر سنگتتت مع کراشینی رو با در سبیل
لقد ریکه مستای مع بعلی ابراهیم بن باقر از سنگتتت تا کعب که عسالت
از قبه قدم را حوطان است در کعب را هم مع کف و باید پای راست را
بایدت راست مع کف و باید پای چپ را بایدت چپ ترتیب

بیت

املی لا علی السبیل فی الیه و لا طاعة الا لستوی
به الوصوان الال اعتقدت توحید که دعوتت
و از تحت احسانت و فضلت و شرفت اللذی
بالی و اوصیاءه و الیمین احببتک و انت الرضا الاکبر
ذات صفة الرضا و ص ۲۴ م و الله اعلم
فلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا ارحم الرا
حیمون الی و دعوتت یعنی هدی و نبات دینی و
حق و مستودع و قد مر بنا بحفظ الوادع فیه علی و انت
حضور و سون و عین مسئلة منکر و یکس یوحیتک
یا ارحم الراحمین
عنا البر ولد ناربع ابن کناب را نوشند تمام کرد
که خواند و ماطع دارم
از کف بنده کنه کارم
از الف اول تام ششم که عسالت
ای عم مصطفی دایم بر علی شش لکن

ای عم مصطفی دایم بر علی شش لکن

با یکدیگر فرستد و از خارج رکن است و هر چند قصد جرح از نماز نکند و یکی
ادوات و جهت است و هر که السلام علیکم بگوید احوط آنست که یکبار سلام
علیهما بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته پس واجب است
در هر دو سجده و در هر دو رکعت بعد از آن سلام علیکم و هر که در آن نماز که هر دو
السلام کند واجب است رکنی بگوید و سلام دهد است مستحب است در رکعت قبل
از رکوع هر که در نماز کند بعد از رفع راس از رکوع بنواذ بقول لا یؤذیکم شیء
بغیر یؤمن فیما اذنی فضا بداند که هر که حدث اصغر یا حدث اکبر بجز حیض است و نمودن
در آن نماز صحیح است و هر که با وضو نماز را با وضو میکند و هر که دست بکشد نماز
کند با جنس که دست راست بالای دست چپ کند اگر در نماز با وضو بگوید یا اگر
سویاق بکشد یا در نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز
با وضو بگوید یا در نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز
خضرتی بیاد قضا واجب است و هر که در نماز با وضو بگوید یا در نماز
نماز با وضو بگوید یا در نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز
و تا وضو بکشد یا در نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز
کوفه یا استیقام نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز
با وضو بگوید یا در نماز هر که در آن نماز در سجده یا در سجده بکشد یا در نماز

نمل

باید در نماز که صورت جلوات آنرا نکند نماز با وضو بگوید و هر که در آن نماز
نماز بکشد بجز نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
نماز است مگر آنکه بجز نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
بداند که هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
اکمل است یعنی قبل از هر دو رکعت از سجده پس در هر دو نماز صورت است
نماز او با وضو است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
بعد از آنکه نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
یک رکعت است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
ما باین سه وجه است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
نماز احوط است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
و نماز تمام میکند و بعد از نماز در رکعت است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
شکست ما باین دو وجه است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
نماز در رکعت است و بعد از نماز در رکعت است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
شکست بکشد ما باین دو وجه است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
سجده رکوع بکشد و نماز تمام میکند و بعد از نماز در رکعت است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو

دستی که در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
میکنند و بالعکس و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
اعتبار ندارد و در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
در قیام موضع قیام و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
نماز تمام میکند و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
فراوانی کند تا داخل رکوع نماز تمام کرده و دست برافرازد و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
و سجده واجب نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
بیت و طینت در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
یا طینت در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
و استسور است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
کلاه نگیرد بجز در نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو
اللهم صل علی و آلائیکم یا کبیر اللهم یا الله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
و بعد از نماز است و هر که در نماز بکشد در نماز است و نماز است با وضو بگوید و خوردن و امت میباید با وضو

دستی

محمد رسول الله الصلوات على محمد وآل محمد السلام عليكم ورحمة
مقدم بدار نماز احتیاج به بر زمین و بر زمین بر زمین و بر زمین بر زمین
بر غیر آن و بگوید بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
جامعت در نمازهای واجب و خصوصاً بومی و واجب است مگر در نماز جمع و
عیدین در وقت کثرت از این وجوب کتفاً موقوفه و اقل جماعت دو نفر است که یک
بگردد و هیچ که نام با قبل از هر خواستی او از حد رکوع ادراک که پس ادراک است
را که است و جایز نیست اقتضای در وقت که ما بی نام و ما موم حاکم کند مبالغ
از دیدن نام که در همین مابین صفوف و هرگاه در بعضی احوال شد حالت قیام دنیا
شواکی نیست و هرگاه حاکم باشد چیزی است که با شسته هم مانع از دیدن نباشد
ضرر ندارد و هرگاه نام بر دیند و نام بر زمین شد جایز است در دو جایز است که حاکم
موم باشد ترا از نماز تمام کند در وقت هر لب بر بلند شده صورت جماعت شود
و باید که فاصله مابین نام و موم صفوف پس باشد بگویم متعارف باشد جایز
است که صف بعد قرائت نصف پیش افتد کند و در موم واجب است قرائت
حمد و کون و حرکت چه نماز هر یک و چه اخفات مگر آنکه موم و غیر
کفست چه فراموش دهد در حرکت هر شیء حمد و کون بنویسد مگر آنکه نام و
حرکت ادراک کند پس قرائت رکعت اول از وسط قضا مینماید و هرگاه یکی

اول
اول
اول

نش

نش که قرائت تمام کند قطع میکند و با مطلق آنچه واجب نماز است میکند و هرگاه
در این وقت قصد انفراد کند جایز است و باید قرائت در این وقت تمام اخفات
اخفات کند هر چند نماز هر چه باشد و موم لازم نیست بلکه تکبیر الاحرام
را باید از تمام شدن بگذرد که بگوید یا قبل از او و نه با او و اینکه در این
بیه اخفات نماز مقدم بر انشور و الا اقوال نماز را پس مینماید که پیش از
نام بگوید و جایز نیست موم پیش از موم با بلند و هرگاه پس و بله
با او بلند سرزند الله و باید موم قصد اقتضای نام فرموده بگردد
و جایز است اقتضای نماز را بر موم بگردد بر زمین نماز را موم غیر از موم
باشد و هر چند نماز یک نفر باشد و دیگر نماز با پیش از او بلند و دیگر
قضا و شرط است در تمام جماعت ایمان و عدالت و عقل و طهارت
مولد و صحیح نیست لانت غیر بالغ از برای او نیست البته برابر است و با
دلالت لال بر این ناطق و لانت زن برابر است و لانت که حدیثی بر او جاری است
باید برای کسی که حدیثی بر او جاری است و بگردد لانت که قرائت واجب است او
صحیح نباشد برای کسی که قرائت واجب باشد و جایز نیست لانت که موم
بمزموم و بر ص و دانسته نباشد و صحیح است لانت که صحیح است
قصد و لانت تمام بگردد مگر بابت اول است که در هر چه نیست

در هرگاه نماز تمام برای موم یا بر زمین تمام بگردد اقتضای نماز است و هرگاه
شک کند در وقت و مخالفت محض لازم نیست و اقتضای نماز است هر چند
بمخالفت دانسته و جایز است برای موم قصد انفراد در هر که بگوید
طبیق اصولی است واجب نیست و هرگاه تکبیر الاحرام بگوید یا جهلی رسیدن
با نام هر رکوع و بر سر سینه میخواند نماز و منفرداً تمام کند هر که بر رکوع
و نام ۴ ادراک بگردد و بنا بر این طریقی است که با طریقی بگردد
با نام بگوید بعد از هر خواستی از سجده یا تکبیر الاحرام بگوید و او اول
نماز هر چه در هر نماز هر چند تابع دیگری باشد متعارف و بنده وقت
کرد اجزای و در وقت نماز هر چه واجب قصر است است فرسخ است و هر که قصد
کند چهار فرسخ را و قصد او خود داشته در همان روز در شب نماز
قصر میکند و هر که قصد او بعد از روز داشته باشد در روز نماز تمام میکند
و قصد او بعد از روز داشته باشد در تمام کند یا قصر و در نماز هر چه
قصر است که تمام قصر است که در هر چند نیست غیر بلند است
فرسخ یا بیشتر طریقی است که بدون قصد متعارف بگردد هر چه بلند کند
هر که در نماز است تا مسکن و نماز است که قصد قصر است پس اگر اول قصد
تمام است نماید و بعد از تمام شدن وقت از غیبت خود بگردد نماز تمام

در هر وقت قصد انفراد کند جایز است و باید قرائت در این وقت تمام اخفات
اخفات کند هر چند نماز هر چه باشد و موم لازم نیست بلکه تکبیر الاحرام
را باید از تمام شدن بگذرد که بگوید یا قبل از او و نه با او و اینکه در این
بیه اخفات نماز مقدم بر انشور و الا اقوال نماز را پس مینماید که پیش از
نام بگوید و جایز نیست موم پیش از موم با بلند و هرگاه پس و بله
با او بلند سرزند الله و باید موم قصد اقتضای نام فرموده بگردد
و جایز است اقتضای نماز را بر موم بگردد بر زمین نماز را موم غیر از موم
باشد و هر چند نماز یک نفر باشد و دیگر نماز با پیش از او بلند و دیگر
قضا و شرط است در تمام جماعت ایمان و عدالت و عقل و طهارت
مولد و صحیح نیست لانت غیر بالغ از برای او نیست البته برابر است و با
دلالت لال بر این ناطق و لانت زن برابر است و لانت که حدیثی بر او جاری است
باید برای کسی که حدیثی بر او جاری است و بگردد لانت که قرائت واجب است او
صحیح نباشد برای کسی که قرائت واجب باشد و جایز نیست لانت که موم
بمزموم و بر ص و دانسته نباشد و صحیح است لانت که صحیح است
قصد و لانت تمام بگردد مگر بابت اول است که در هر چه نیست

در نماز

دارد که تا و مندرج است در بعضی و نفی هرگاه افطار کند ملا حظ مغرب با
قدرت بر ملا حظ در وقت که هر گاه که گفت مغرب شد نیست با بقول انکی معتزلی
باید قضا کند هر چند با شکی با قریب باشد و هرگاه میسر است که در آبی صورت افطار
چون وقت افطار تمام باید بدهد و هرگاه عدل شربت دارند که مغرب است و افطار
کرد بعد معلوم شد که روز را قبضه قضا لازم است و در کفاره و هرگاه دو عدل شربت است
با یکم روزم با قریب است مع ذلک خود قضا لازم است مطلق و کفاره لازم است با قریب است
افطار اگر معلوم شود که شکر خطا کرده بود از قضا و کفاره لازم نیست لیکن تعصبات
است و هرگاه یقینی که در عروب و افطار کند بعد معلوم شود که روز به قریب است و وقت
افطار قضا است و هرگاه ملا حظ عروب که یقینی مغرب نکرد و افطار کند بعد معلوم شد
که عروب بود قضا لازم است بلکه کفاره هم لازم است هرگاه عالم بگردد افطار کند و هرگاه
نخواهد که حاصل یقینی مغرب کند بجز آنکه آن عمل نطقه میکنند و تا فرزند حاصل
یقینی افطار است و هرگاه افطار کند بجز غلبت هوا پس اگر طاق بقدم عروب کند آن است
و قضا لازم است مطلق و کفاره هم واجب است هرگاه بدانند افطار حرام است بلکه آنکه معلوم
نشد افطار بعد از عروب پس در آن وقت غیر طبعیت جز غلبت و هرگاه طاق مغرب باشد
بجز آنکه خدا که حاصل یقینی است افطار و بر آن شربت و هرگاه بنواهد که حاصل علم کند
علا طاقه با شربت پس هرگاه با مطلقه در آبی صورت کند قضا لازم است مطلقا و کفاره

در اجماع

هم واجب است لیکن عالم بگردد افطار و هرگاه معلوم شود که افطار در شکی با معتزلی است
جز شربت نیست رساله بر شربت ۱۰۲

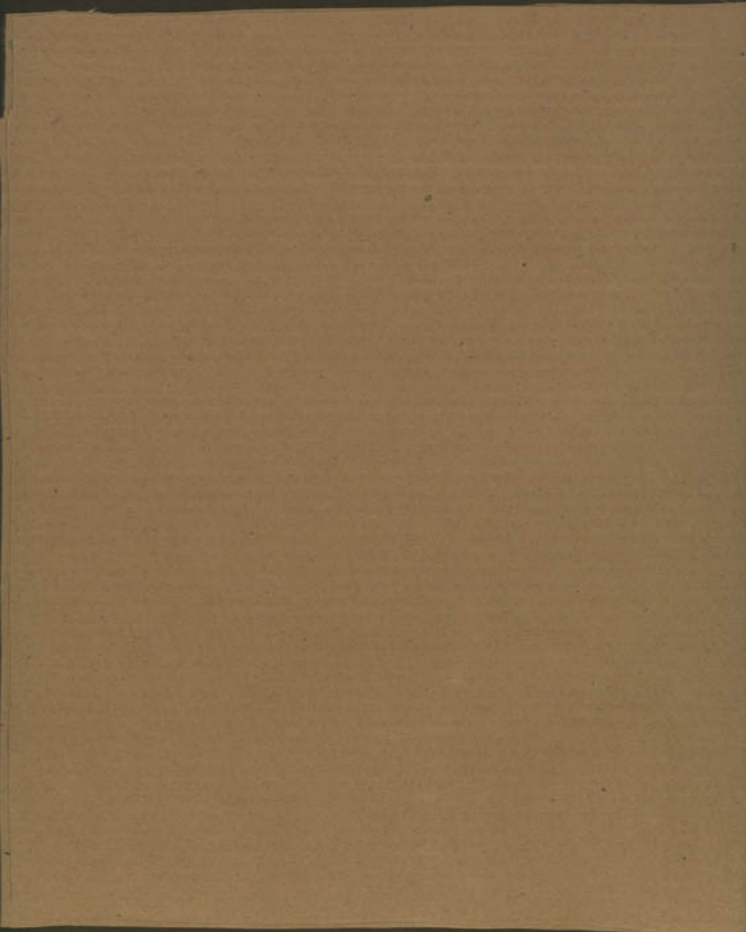
نقد



در وقت افطار

در وقت افطار

در وقت افطار



مكتبة
الملك
عبد
العزيز
في
الرياض

